

فصلنامه علمی - پژوهشی تاریخ نگری و تاریخ نگاری دانشگاه الزهراء (س)

سال نوزدهم، دوره جدید، شماره ۴، پیاپی ۸۲، زمستان ۱۳۸۸

بازتاب قتل امین در تاریخ نگاری اسلامی

علی ناظمیان فرد^۱

تاریخ دریافت: ۹۰/۶/۷

تاریخ تصویب: ۹۰/۱۲/۶

چکیده

بحرانی که پس از مرگ هارون در روابط میان فرزندان او پدید آمد و به سقوط امین و برآمدن مأمون بر سریر خلافت انجامید، نه تنها خلیفه‌ی به ظاهر پیروز را در مشروعیت بخشی به حاکمیت برآمده از «فتنه» با موانع جدی روبه‌رو کرد، بلکه باعث تشویش اندیشه‌ی تاریخ نگاری اسلامی در بازتاب قتل امین نیز شد.

پرسشی که در کانون توجه این مقاله قرار دارد، این است که ماجرای قتل امین چگونه در تاریخ نگاری اسلامی بازتاب یافته است و مورخان، چگونه به انعکاس آن مبادرت ورزیده‌اند؟ یافته‌های این پژوهش، ناظر به این معناست که آن دسته از مورخانی که در تبیین این حادثه اسیر منطق مأمونیان شدند، قتل امین را به خیانت، سبک سری، بی کفایتی و سرنوشت مقدر او حواله کردند؛ اما دگراندیشانی که با رویکردی متفاوت به پیروزی

۱. استادیار گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد nazemian@um.ac.ir

مأمون می‌نگریستند، در بازتاب این حادثه، از ناکارآمدی منطق جناح
مأمونی پرده برداشتند.

واژه های کلیدی: امین، طاهر، طبری، فضل‌بن سهل، مأمون، هرثمه.

مقدمه

در پی اختلافی که میان امین و مأمون در فردای بعد از مرگ هارون درگرفت، بغداد، دارالخلافتی عباسیان، به محاصره‌ی سنگین نیروهای شرقی درآمد که از جانب مأمون اعزام شده بودند. امین، خلیفه‌ی حاکم، در پناه ابنا و حمایت عمومی شهروندان بغداد، بالغ بر یک سال، به مقاومت خویش در برابر نیروهای مهاجم ادامه داد (ذهبی، ۱۴۰۵: ۱۱۰؛ Kennedy, 2001: 108). درست زمانی که نومی‌دی از رسیدن به پیروزی، سپاه مأمون و فرماندهان او را در کام خود فرو می‌برد، طاهر بن حسین توفیق یافت که با ایجاد اختلاف در میان بغدادیان و جلب تکی چند از سرداران امین، آن‌ها را قانع کند تا پل‌هایی را که به‌مثابه‌ی خطوط مواصلاتی نیروهای مقاوم عمل می‌کردند، منهدم کند و بن‌بست موجود را از میان بردارد (یعقوبی؛ ۱۳۵۸: ۳ / ۱۷۰؛ ابن‌خلدون، ۱۳۶۴: ۳۷۲/۲). این امر، فرصتی برای نیروهای مأمون فراهم کرد تا از طریق دجله به درون شهر حمله‌ور شوند و با امان دادن به افرادی که در خانه می‌ماندند، زمینه‌های مقاومت عمومی را درهم شکنند (ذهبی، ۱۴۱۳: ۹ / ۳۳۸).

امین به توصیه‌ی مشاورانش بر آن شد که بغداد را به قصد شمال عراق ترک کند و از آنجا به شام یا مصر پناه ببرد تا پس از تجدید قوا، برای مقابله با نیروهای مأمون بازگردد؛ اما طاهر که گویا از نیت او بو برده بود، بی‌درنگ، به ابنا پیغامی فرستاد و آن‌ها را تهدید کرد که اگر امین را از این قصد منصرف نکنند، اموال و املاک آن‌ها را در بغداد و سایر شهرهای عراق ضبط خواهد کرد. در پی این تهدید، مشاورین خلیفه او را به تسلیم در برابر نیروهای مهاجم فراخواندند (طبری، ۱۹۶۶: ۴۷۸/۸). سرانجام امین به‌اکراه موافقت کرد و به‌ورطه‌ی سقوط خفت‌باری قدم نهاد و با قتل غمبار او پرچم فتح و ظفر در اردوگاه مأمونیان به اهتزاز درآمد.

تصویری که عموماً از بررسی شتاب‌زده‌ی روایت جنگ داخلی حاصل می‌شود، ممکن است در نگاه اول، آدمی را در صف موافقان و هم‌رایان مأمون بن‌شاند؛ اما واقعیت آن است که اگر روایت جنگ میان امین و مأمون و نیز تصویر منعکس از قتل امین در منابع تاریخی را به‌دقت واری و بازکاوی کنیم، نکات ظریفی را در خلال گزارش‌های موجود خواهیم یافت که کم‌وبیش می‌توانند زوایای ناروشن این حادثه را آفتابی کنند و تصویر دیگری از این واقعه بنمایانند.

دستگیری امین و قتل او ابعاد جدیدی از روابط میان فرزندان هارون را در پایان جنگ داخلی نمایان کرد و تصویر خلافت را در ذهن مردم دیگرگون کرد. چه، این نخستین بار پس از تأسیس این سلسله بود که خلیفه‌ای از خاندان عباسی به شیوه‌ای قهرآمیز از حیات خود ساقط می‌شد. این رویداد لکه‌ای نازدودنی بر وجدان سیاسی - مذهبی جامعه‌ای پدید آورد که گمان می‌کرد این خاندان پس از سرنگونی امویان، منجی خلافت اسلامی خواهد بود.

آنچه از حیث اخلاقی قتل امین را تأثیر برانگیز می‌کرد، یکی این بود که این حادثه معلول کنش سنجیده و عامدانه‌ای بود که در نوع خود با قتل‌های مشکوک پیشین متفاوت می‌نمود. دو دیگر اینکه، این عمل نه در خفا، که در گوشه‌ای از شهر بغداد به انجام رسید و از چشم ساکنان آن به دور نماند (ابن قتیبه، ۱۹۶۰: ۳۸۶؛ ابن حبیب، ۱۳۶۱: ۴۹۳؛ یافعی، ۱۹۷۰: ۱ / ۴۵۹). شاید مسبوق به همین معنا بود که از وقتی سر بریده‌ی امین در دروازه‌ی انبار - در شهر بغداد - به نمایش گذاشته شد، دیگر هیچ کس و هیچ چیز نتوانست بر طبع خشونت‌زده‌ی خلافت عباسی آب لطفی بپاشد و مزاج نامتعادل آن را به اعتدال آورد؛ چه، مأمون با قتل امین به مرحله‌ای از خشونت عریان قدم نهاد که اجداد او در نیم قرن پیش از آن، با یک حرکت انقلابی علیه این شیوه‌های اموی شوریده بودند.

تاریخ‌نگارانی که از اواخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری به ثبت و ضبط این رویداد پرداختند، لاجرم، این پرسش را با خود در میان می‌نهادند که قتل امین را چگونه توصیف و تبیین کنند و ریشه‌ها و عوامل آن را شناسایی نمایند. از این رو، جریانی در تاریخ‌نگاری اسلامی پدید آمد که قتل امین را به خیانت، سبک‌سری، بی‌کفایتی و حتی سرنوشت مقدر او حواله می‌کرد

(دینوری، ۱۳۶۸: ۴۳۶؛ مسعودی، بی تا: ۳/ ۳۸۸؛ ابن‌اعثم کوفی، ۱۹۹۱: ۳۸۷/۸؛ ابن‌طقطقی، ۱۳۶۷: ۲۹۴). اما در همان حال، کسانی هم بودند که چون نتوانستند خود را به این شیوه قانع کنند، کوشیدند تا ابعاد دیگری را از این حادثه روشن سازند و در نگارش تاریخ جنگ داخلی و قتل خلیفه، جانب امین را - اگرچه نامحسوس - نگه دارند. رویکرد هر دو گروه در انعکاس واقعه در ادامه خواهد آمد.

روایت‌های پیش‌گویانه

برخی از منابع تاریخی با جهت‌گیری‌های روشن کوشیده‌اند تا قتل امین را در یک چارچوب مذهبی تبیین کنند. همچنان که پیش از این از سقوط امویان به منزله‌ی سرنوشت محتوم حاکمان مستبد و خوشگذران تعبیر می‌شد، اکنون برای توجیه فرجام نامطلوب امین نیز می‌بایست دلایلی از همین جنس در میان آورند تا خلیفه‌کشی مأمون و جاهت دینی بیابد؛ اما از آنجا که امین به خاندان عباسی تعلق داشت، می‌بایست در پی تبیینی برآیند تا با تکیه بر ضعف و کاستی‌های او را از قاعده‌ی این خاندان مستثنا سازند؛ بنابراین، جعل و ترویج مجموعه‌ای از غیب‌گویی‌ها و حکایت‌های پیش‌گویانه در باب فرجام امین یکی از ابزارهای مهمی بود که برخی از مورخان در تبیین قتل او به کار گرفتند.

مسعودی از برجسته‌ترین مورخان است که با پرداختن مجموعه‌ای از این حکایت‌ها، عملاً از این شیوه پیروی کرده است. او در یکی از بلندترین حکایت‌هایش نقل می‌کند که چگونه زبیده - مادر امین و همسر سوگلی هارون - فرجام نامیمونی برای امین خواب دیده بود (مسعودی، بی تا: ۳/ ۳۸۸). مسعودی اظهار می‌دارد که این رؤیاها در سه نوبت ذهن زبیده را به خود مشغول کردند: نخست، زمانی که او به امین حامله بود؛ دیگر، زمانی که امین را به دنیا آورد؛ و آخرین بار، وقتی که امین را از شیر برگرفت. در هر سه نوبت، سه زن در رؤیای او پدیدار شدند و از فرجام حکومت ظالمانه، ناعادلانه و مسرفانه‌ی امین سخن گفتند و سرانجام، در آخرین نوبت، تلخ‌ترین خبر را که قتل امین بود بر زبان آوردند (همان جا).

این غیب‌گویی‌ها در کنار حکایت پیش‌گویانه‌ی دیگری که از ملاقات امین و ابراهیم‌بن‌مهدی در برخی از منابع تاریخی منعکس شده است، پرده از جریانی در تاریخ‌نگاری اسلامی برمی‌دارد که بر آن بوده است تا قتل امین را در یک چارچوب تقدیرگرایانه توجیه کند و مأمون را از اتهام خلیفه‌کشی مبرا سازد. در این حکایت، ابراهیم‌بن‌مهدی، عموی امین، نقل می‌کند:

در ایام محاصره‌ی بغداد، شبی به دیدار امین رفتم تا از اندوه او بکاهم. امین از کنیز آوازخوان خود خواست تا آوازی بخواند. او ساز خود را برگرفت و شعری را با این مضمون خواند: «کَلِيبُ لَعْمَرِي كَانَ أَكْثَرَ نَاصِرًا / وَ إِسْرُؤُ ذَنْبًا مِنْكَ ضَرْجٌ بِاللَّيْمِ»: (به جان من، که کلب وقتی در خون غلتید، بیشتر از تو یاور داشت و گنااهش کمتر بود).

امین سخن او را به فال بد گرفت و بر او نهب زد که خاموش شود. بار دیگر از او خواست تا شعری بخواند و این بار کنیز شعری با این مضمون خواند: «هَم قَتَلُوهُ كِي يَكُونُوا مَكَانَهُ / كَمَا عَدَرَتْ يَوْمًا بَكْسَرِي مَرَاثِيَهُ»: (او را بکشند تا جایش را بگیرند چنانکه روزی مرزبانان کسری با وی خیانت کردند).

امین از بیان وی غمگین شد و او را فرمان به سکوت داد. بار سوم، از او خواست تا خواندن را از سر گیرد و او این بار شعری بدین مضمون خواند: «أَمَّا وَ رَبِّ السَّكُونِ وَ الْحَرَكِ / إِنَّ الْمَنَائِي كَثِيرَةٌ الشَّرَكِ»: (قسم به خدای سکون و حرکت، که مرگ راه‌های بسیار دارد).

این بار امین خشمگین شد و او را از مجلس بیرون راند. به هنگام خروج، پایش به جام باده‌ی امین خورد و شراب‌ها بر زمین ریخت. در آن شب، از گوشه‌ی قصر صدایی شنیدم که می‌گفت: از عجب تعجب مکن که خبری آمده است که عجب را می‌برد. امین مضطرب و آشفته از من پرسید که آیا شنیدی؟ و من انکار کردم (همان: ۳/ ۳۹۲؛ طبری، ۱۹۶۶: ۸/ ۴۷۷؛ ازدی، ۱۹۶۷: ۳۲۹؛ ابن‌ساعی، ۱۸۹۱: ۳۷).

در این حکایت، به شیوه‌ی حکایت‌پیشین، از سرنوشت محتوم امین خبر داده می‌شود؛ سرنوشتی که گریزی و گزیری از آن نیست. شباهتی که میان این حکایت و رؤیاهای منسوب به زبیده دیده می‌شود، نشان از منشأ مشترکی دارد که در جعل و ترویج این گونه اخبار نقش آفرین بوده است. بی‌تردید، سوگیری‌های نهفته در این حکایت‌ها از شأن و وزن آن‌ها در میزان سنجش گزارش‌های تاریخی می‌کاهد و این وظیفه را بر دوش تاریخ‌پژوهان می‌نهد که با رویکردی انتقادی و شیوه‌ای

ژرف کاوانه فرایند جعل و ترویج این حکایت‌ها را بررسی کنند و منطق مأمونیان را در توجیه قتل امین به چالش کشند تا خوانشی خردپسند از ماجرا به دست دهند.

پردازش‌های ناهمگون

از همان آغاز، شماری از مورخان به این بسنده نمی‌کردند که پیروزی و شکست در جنگ‌های داخلی را به سیمای حق‌طلبانه‌ی مأمون و سرشت رذیله‌ی امین حواله کنند یا با توسل به حکایت‌های غیب‌گویانه این رویداد را تبیین کنند. این دسته، با اتخاذ مواضع به‌ظاهر بی‌طرفانه، کوشیدند که به عمق حادثه نقی بززند تا اسباب و علل آن را مورد شناسایی قرار دهند. از دیدگاه اینان، درگیری میان امین و مأمون یک پدیده‌ی صرفاً سیاسی نبود، بلکه نوعی وجهه‌ی دینی نیز داشت. تردیدی که آن‌ها در باب لشکرکشی طاهر به بغداد و قتل امین و مسئولیت مأمون پدید آوردند، راه بر طرح این پرسش‌ها گشود که آیا امین حقیقتاً مسئول و آغازگر جنگ داخلی بود؟ و آیا این جنگ می‌بایست پس از فتح بغداد، خواه، ناخواه به قتل او منتهی شود؟

تردیدی نیست که امین در محاصره‌ی بغداد و هجوم نیروهای طاهر به درون شهر به اسارت درآمد و همو بود که پیش از دستگیری حاضر شده بود خود را به نیروهای مأمون تسلیم کند؛ اما نیروهای فاتح که روشن‌ترین نشانه‌ی فتح و ظفر را در ریختن خون خلیفه می‌دیدند، بی‌درنگ و بی‌آنکه در مبادرت به این کار تردیدی روا دارند، با حذف وی عرصه‌ی خلافت را برای مأمون خالی از رقیب کردند. شاید اگر فاتحان، امین را به محکمه می‌کشاندند و جرم او را در برابر مأمون و خیانت به عهدنامه‌ی هارون به اثبات می‌رساندند، اعدام وی می‌توانست نوعی وجاهت شرعی و قانونی بیابد؛ اما اقدام شتاب‌زده‌ی آن‌ها در قتل او موجب شد که جانشین وی در مشروعیت‌بخشی به قدرت خود با موانع جدی روبه‌رو شود.

با اینکه روایت قتل امین تقریباً در همه‌ی منابع تاریخی منعکس شده است، چگونگی ابلاغ خبر قتل او به مقر مأمون در مرو بازتاب‌های مختلف و گاه متعارضی یافته است. پاسخ به اینکه آیا طاهر شخصاً به از میان برداشتن امین تصمیم گرفت یا این کار به دستور محرمانه‌ی مأمون صورت

پذیرفت، در گرو تدقیق و واریسی موشکافانه‌ی گزارش‌هایی است که منابع تاریخی از واکنش اردوگاه مأمون به این حادثه منعکس کرده‌اند:

- یعقوبی در خلال گزارش‌های خود پیرامون قتل امین به واکنش مأمون یا فضل‌بن‌سهل به این حادثه هیچ اشاره‌ای نمی‌کند. به حصر عقلی، این سکوت را یا باید بر حزم و عافیت‌طلبی او حمل کرد و یا باید آن را معلول بی‌اطلاعی وی شمرد؛ و یا آن را ناظر به احتیاط و توقف او در باب خبر متنازع‌فیه دانست که داوری در باب آن موقوف به احراز صدق است.

- جهشیاری آورده است که چون سر بریده‌ی امین را به مرو بردند، فضل‌بن‌سهل فریاد برآورد که ما طاهر را فرستادیم تا امین را در بند کند؛ اما او با کشتن امین زبان‌ها و شمشیرها را بر ما گشود (جهشیاری، ۱۹۳۸: ۳۰۴).

- طبری، ابن‌اعثم کوفی و ابن‌مسکویه، هم‌صدا با جهشیاری، اظهار می‌دارند که چون طاهر سر بریده‌ی امین را به نزد مأمون فرستاد، فضل‌بن‌سهل ذوالریاستین گریست و گفت که طاهر زبان مردم را بر ضد ما به کار انداخت. او مأمور اسیر کردن امین بود، نه کشتنش. آنگاه مأمون به او گفت: «آنچه شد، شد؛ برخیز و برای تبرئه‌ی او چاره‌اندیشی کن» (طبری، ۱۹۶۶: ۸ / ۵۰۷؛ ابن‌اعثم کوفی، ۱۹۹۱: ۸ / ۴۱۵؛ ابن‌مسکویه، ۱۹۹۷: ۱۱۰/۴).

- کتاب مجهول‌المؤلف العیون و الحداثق گزارش‌های متفاوتی از این ماجرا می‌دهد. در موضعی از این کتاب آمده است که فضل‌بن‌سهل با دیدن سر بریده‌ی امین به‌سجده افتاد و مأمون به او دستور داد تا مبلغ یک میلیون درهم پاداش به محمدبن‌حسن بن‌مصعب - آورنده‌ی سر بریده‌ی امین - عطا کند (مؤلف العیون و الحداثق، ۱۸۶۹: ۳۴۱). سپس، در موضع دیگر و هم‌صدا با طبری، ابراز می‌دارد که فضل با دیدن سر بریده‌ی امین به گریه افتاد، اما مأمون با خونسردی از او خواست تا ابزاری برای توجیه مسئله جست‌وجو کند (همان‌جا). در روایت دیگری نیز اظهار می‌دارد که چون مأمون سر بریده‌ی برادرش امین را دید، به گریه افتاد و از خدا خواست تا او را عفو کند. او روزهایی را به یاد آورد که با برادرش امین در روزگار پدرشان هارون گذشته بود (همان‌جا).

- مسعودی روایت می‌کند که چون سر بریده‌ی امین را به مرو بردند، مأمون گریست و در مرگ او بسیار اندوهگین شد. فضل‌بن‌سهل خطاب به وی گفت: «ای امیرالمومنین، خدای را بر این نعمت بزرگ سپاس می‌گزارم؛ زیرا امین می‌خواست شما را بدین حال ببیند» (مسعودی، بی‌تا: ۳/۴۱۴). سپس، مأمون دستور داد تا سر امین را در حیاط خانه به چوبی بیاویزند تا هر سربازی که مقرری خود دریافت می‌کند و از کنار آن می‌گذرد او را لعن کند. یکی از عجم پس از دریافت مقرری خود، صاحب سر را با پدر، مادر و همه‌ی فرزندان لعن کرد. مأمون سخنان او را شنید، اما نشنیده گرفت و بلافاصله دستور داد تا سر را فرود آورند و از لعن آن خودداری کنند و برای دفن آن به عراق بفرستند (همان‌جا).

مسعودی در گزارش دیگری از این ماجرا آورده است که وقتی مأمون نامه‌ی زبیده، مادر امین را دریافت کرد، بر اشعار سوزناکی که در رثای او نوشته بود، گریست و گفت: «خدایا من همان می‌گویم که امیرالمؤمنین علی پس از شنیدن خبر قتل عثمان گفت که به خدا من نکشتم و دستور ندادم و راضی نبودم. خدایا دل طاهر را پراز اندوه ساز!» (همان: ۳/۴۱۵).

- زبیربن‌بکار ضمن روایتی از این حادثه مسئولیت آن را حواله‌ی فضل‌بن‌سهل می‌کند. او اظهار می‌دارد که هفده روز پس از سقوط بغداد و قتل امین، سر بریده‌ی امین به مرو فرستاده شد. فضل، بقچه‌ی حاوی سر امین را در پیش مأمون نهاد و از علی‌بن‌سعید خواست تا مهر از آن بگیرد. مأمون نیم‌نگاهی به سر بریده‌ی برادرش کرد و چهره درهم کشید و روی از آن برگرداند. فضل‌بن‌سهل بدون فوت وقت خطاب به خلیفه گفت: «ای امیرالمومنین، جای سپاس از خداوند است که امین می‌خواست ترا بدین روز ببیند، اما اینک خود بدان سرنوشت گرفتار آمده است». سپس، مأمون دستور داد تا سر امین را در معرض دید همگان قرار دهند و به لعن کنندگان او جایزه بپردازند. مردی از آنجا گذشت و مأمون را لعن کرد. پس از آن بود که مأمون دستور توقف لعن بر امین را صادر کرد (ابن‌بکار، ۱۹۷۲: ۱۴۰).

- مقدسی با بیان روایتی متفاوت با دیگران آشکارا پرده از تقصیر مأمون در این ماجرا برمی‌دارد. او می‌گوید که طاهر نامه‌ای به مأمون نوشت و از او در باب امین دستوری خواست. مأمون در پاسخ

جامه‌ای نابریده به نزد او فرستاد و طاهر از این کار پیام قتل امین را استنباط کرد (مقدسی، ۱۳۸۶: ۹۷۱/۴).

- این کثیر در روایت خود از این حادثه آورده است که طاهر سر امین را به همراه ردا و نعلین و انگشتر او به نزد فضل بن سهل فرستاد و او نیز آن را به پیشگاه مأمون برد. مأمون با دیدن آن به سجده افتاد و دستور داد تا پاداشی به ارزش یک میلیون درهم به آورنده‌اش تقدیم کنند. سپس، فضل بن سهل خطاب به مأمون گفت: «طاهر مأمور اسیر کردن امین بوده است، نه کشتنش، و مأمون پاسخ داد که هر چه شد، شد» (ابن کثیر، ۱۹۷۷: ۱۰/۲۴۳).

- سیوطی نیز این واقعه را دیگرگونه توصیف کرده است. او می‌گوید که مأمون به محض دریافت خبر مرگ برادرش امین، مغموم و افسرده شد و گفت که انتظار داشتم امین زنده به پیش ما فرستاده شود تا در باب او تصمیم بگیریم. به همین سبب با خشم و کینه، طاهر را از پیش خود راند و هرگز حاضر به دیدن او نشد (سیوطی، ۱۹۶۴: ۳۰۰).

هر یک از گزارش‌ها و روایت‌های یادشده، کم‌وبیش، واکنش‌های مأمون و فضل بن سهل را به قتل امین منعکس می‌کنند. شاید منشأ اختلاف میان این گزارش‌ها تفاوت دیدگاه مورخان بر سر این که چه کسی مسئول و آغازگر جنگ داخلی بوده است باشد. هیچ یک از گزارش‌های یادشده، از طرح منسجمی میان مأمون، فضل و طاهر در باب چگونگی رفتار با امین سخن نمی‌گویند. به نظر می‌رسد که هر یک از این گزارش‌ها به گونه‌ای ناظر به تبری‌های یکی و متهم کردن دیگری است. این امر مصداقی از چالش پدیدآمده در تاریخ‌نگاری اسلامی در خصوص قتل امین است که هیچ‌گاه مورخان نتوانسته‌اند به حل آن نائل آیند و مسئول واقعی این حادثه را به انگشت اشارت نشان دهند.

سند مناقشه بر انگیز

یکی از موارد مهم محل اختلاف در منابع را می‌توان هدف و محتوای یک سند رسمی دانست که برای توجیه قتل امین تدارک دیده شده است. محتوای این سند در خلال روایت‌هایی که یعقوبی، طبری و جهشیاری پیرامون این حادثه به دست می‌دهند تأمل برانگیز است (طبری، ۱۹۶۶: ۸/۵۰۷).

یعقوبی، ۱۳۵۸: ۳ / ۱۷۱؛ جهشیاری، ۱۹۳۸: ۳۰۴). یعقوبی گزارش می‌دهد که طاهر شخصاً به مأمون نوشت:

هر چند مخلوع در نسب و خویشاوندی برادر امیرالمؤمنین بود، اما حکم قرآن میان این و آن در ولایت و حرمت جدایی اندخت. چه، او از پناه دین خارج شد و از امری که مسلمانان بر سر آن اتفاق داشتند کناره گرفت. خدای - عزوجل - نیز در قرآن فرزند نوح را به واسطه‌ی عمل ناصالح از خاندان او جدا کرد. هیچ کس را در معصیت خدا اطاعتی نیست و قطع رحم، هرگاه در راه خدا باشد، قطع رحم شمرده نمی‌شود. این نوشته را هنگامی به امیرالمؤمنین می‌نویسم که خدا مخلوع را کشته [است] و او را به حیث بی‌وفایی و پیمان‌شکنی به دست ما سپرد و امر خلافت امیرالمؤمنین را محکم ساخت و به آنچه به او وعده داده بود وفا کرد. سپاس خدایی را که حق امیرالمؤمنین را به وی بازگرداند و درباره‌ی کسی که به او خیانت کرد و از در پیمان‌شکنی درآمد، تدبیر نیکویی اندیشید تا پس از جدایی، الفت را به وی بازگرداند و پس از پراکندگی، امت را متحد سازد و پرچم دین را به وجود او به اهتزاز درآورد (یعقوبی، ۱۳۵۸: ۳ / ۱۷۱).

به‌رغم صراحتی که در بیان این نامه دیده می‌شود، صحت و اعتبار آن محل تأمل است. طبری و جهشیاری، بر خلاف یعقوبی، با ردّ انتساب این نامه به طاهر، ادعا می‌کنند که با رسیدن سر بریده‌ی امین به مرو فضل‌بن سهل شگفت‌زده شد. مأمون از او خواست که نامه‌ای برای توجیه قتل امین تهیه کند که قابلیت انتساب به طاهر را داشته باشد. سرانجام متن نامه‌ای که پذیرفته شد، به قلم احمدبن یوسف، که بعدها به مقام وزارت رسید، به نگارش درآمد (طبری، ۱۹۶۶: ۸ / ۵۰۷؛ جهشیاری، ۱۹۳۸: ۳۰۴).

نکته‌ی دیگری که از روایت این سه مورخ مستفاد می‌شود، اختلاف در سبک نوشتاری آن نامه است. در روایت یعقوبی و جهشیاری نامه‌ی یادشده زبان صریح و قاطعی دارد و در خلال آن، تلویحاً و به صور مختلف، به مأمون تبریک گفته می‌شود (یعقوبی، ۱۳۵۸: ۳ / ۱۷۱؛ جهشیاری، ۱۹۳۸: ۳۰۴). در روایت طبری لحن نامه آرام و ملایم است و کمتر نشانی از پرخاشگری به امین یا ابراز شوق به مأمون دیده می‌شود. (طبری، ۱۹۶۶: ۸ / ۵۰۷ و ۵۰۸).

در نامه‌ی به روایت طبری اختلاف میان امین و مأمون به کتاب و سنت حواله نشده است. تنها موضع‌گیری آشکار طبری در این زمینه، همان است که از آن به «خواست خداوند» تعبیر کرده است (همان‌جا). اما در روایتی که یعقوبی از این نامه عرضه می‌کند، به‌صراحت آمده است که کتاب و سنت در امر ولایت و حرمت میان آن‌ها تمایز افکند (یعقوبی، ۱۳۵۸: ۳/ ۱۷۱). طبری با تأکید بر ماهیت مقدر و اجتناب‌ناپذیر سقوط امین، حرف و حدیث‌هایی را که در باب شخصیت او در کانون توجه برخی از منابع قرار گرفته است کم‌رنگ نشان می‌دهد و در عمل، از جنجال‌گرایی‌ای که در دیگر روایت‌های موجود از این نامه به چشم می‌خورد اجتناب می‌ورزد.

حمایت‌های نامحسوس

یکی از مؤثرترین و در عین حال نامحسوس‌ترین شیوه‌های حمایت از امین در جدال میان او و برادرش مأمون را می‌توان در کار مورخانی نظیر طبری یافت؛ وی از قول منابع و راویان خود، آخرین ساعت‌های تراژیک عمر امین را در تاریخ‌نگاری خود بازتاب داده است. با اینکه اکثر مورخان هم‌عصر طبری در باب فرجام کار امین با او هم‌عقیده‌اند، در پرداخت این حادثه به‌اختصار اکتفا کرده‌اند (نک: دینوری، ۱۳۶۸: ۴۴۲؛ یعقوبی، ۱۳۵۸: ۳/ ۱۷۰؛ ازدی، ۱۹۶۷: ۳۳۱).

شاید سیاه شدن چهره‌ی امین در اثر تبلیغات مأمونیان در فردای بعد از جنگ، نه تنها مورخان عصر طبری را تحت تأثیر قرار داده باشد که حتی با مورخی چون ابن‌اثیر نیز، که چند قرن بعد از این حادثه می‌زیسته است، چنان کرده باشد که در گزارش این واقعه تنها به اختصار‌گویی همان معاصران بسنده کند و نکته‌ای فراتر از روایت آن‌ها در میان نیاورد (نک: ابن‌اثیر، ۱۹۶۵: ۶/ ۲۹۵).

تردیدی نیست که سوگیری‌های برخی از مورخان معاصر طبری علیه سیاست‌ها و شیوه‌های حکمرانی امین در کمیت و کیفیت پرداختن آن‌ها به آخرین ساعات زندگی امین اثرگذار بوده است؛ اما طبری با واگویی این حادثه از منظر راویان مختلف و انتخاب این سبک ویژه در تاریخ‌نگاری خود، عملاً جانب‌داری خویش را از خلیفه‌ی مقتول در لابه‌لای گزارش‌های کوتاه و بلند موافقان و مخالفان مندرج کرده است تا با فرار از سلطه‌ی فرهنگ زمانه (تبلیغات مأمونیان علیه امین) هم دین خود را به حقیقت‌جویی و حقیقت‌گویی - که مهم‌ترین رسالت هر مورخی است -

ادا کرده باشد و هم خواننده‌ی نکته‌سنج و متفطن تاریخ خود را به این دقیقه حساس سازد که وقتی معاصران او تنها به چهره‌ی سیاه‌شده‌ی امین می‌پردازند، هدف وی از نمایاندن تصویری متفاوت از چهره‌ی امین در پرتو گزارش‌های همدلانه چیست.

طبری در پرداخت خود از این حادثه، آشکارا، روایت مورخانی را که پیرامون جنگ داخلی با مأمون هم‌سوئی نشان داده‌اند به چالش نمی‌کشد، بلکه با توجه کردن به موضوع‌های مغفول‌مانده در روند اختلاف میان امین و مأمون، می‌کوشد که خوانندگان را به تردید افکند. گویی او با این سلوک بر این بوده است که ذهن خوانندگان را برای تضارب آرا آماده سازد تا آنچه را شایسته‌ی برگرفتن است، فرو نهند و آنچه را سزاوار فرو گذاشتن است برنگیرند. او برای نیل به این هدف، حتی با ترک شیوه‌ی مألوف خود می‌کوشد تا حوادثی را که به‌ظاهر چندان اهمیت ندارند، با ذکر راویان، در خلال گزارش‌های خود بگنجانند تا از این رهگذر با شکست تک‌صدایی روایت مأمونیان، خواننده را به تأمل در لایه‌ها و بطون این حادثه راغب سازد.

طبری در گزارش‌های خود از ساعت‌های آخر عمر امین آورده است که خلیفه در حلقه‌ای از مشاوران نالایق و دستیاران مزور و ریاکار خود گرفتار آمده بود و سرانجام با عمل به توصیه‌ی آن‌ها، نادانسته، به راهی قدم گذاشت که فرجامی جز هلاکت او در پی نداشت. این مورخ بر اساس روایتی از مدائنی خاطر نشان می‌کند که در ساعت‌های آخر، که تردید و اضطراب بر وجود امین مستولی شده بود، در اردوگاه مأمونیان نیز اختلاف شدیدی در گرفت. طاهر بن حسین که خود را برای پیروزی قریب‌الوقوع آماده کرده بود، اصرار داشت که امین باید بی‌درنگ، خود را با نشان‌های خلافت (خاتم، ردا و قضیب) به او تسلیم کند؛ اما هرثمه و دیگران بر این عقیده بودند که امین نباید خود را به طاهر تسلیم کند (طبری، ۱۹۶۶: ۸ / ۴۸۱ و ۴۸۲). شاید این رأی مسبوق به این اندیشه بود که آن‌ها در این معرکه از خشم طاهر به جان امین نگران بودند.

با اینکه طاهر آرزو داشت که افتخار دستگیری امین را نصیب خود سازد، سرانجام، به این مصالحه تن داد که اگر امین نشان خلافت را به او واگذار کند، آن‌گاه می‌تواند خود را به هرثمه بن‌اعین تسلیم کند (العبادی، بی‌تا: ۹۹؛ طبری، ۱۹۶۶: ۸ / ۴۸۲). درست در آستانه‌ی عملیاتی شدن این طرح بود که طاهر به تردید افتاد که مبادا توطئه‌ای در کار باشد و امین حاضر به تسلیم

نشان خلافت نشود. متقابلاً امین نیز نگران توطئه و خیانت سپاه طاهر بود که مبادا چون طوفان و صاعقه بر سر او فرود آیند. بنابراین، مصمم شد شخصاً خود را به قایق هرثمه - که در بیرون دروازه‌ی خراسان (بر ساحل دجله) لنگر انداخته بود - برساند. هرثمه نیز که از این تصمیم آگاه شده بود، وی را از تحرکات نیروهای طاهر در اطراف و اکناف شهر آگاه کرد و به وی هشدار داد که مبادا به چنگ آن‌ها گرفتار شود. با این حال، امین که پس از ترک محافظانش به شدت احساس بی‌پناهی می‌کرد تصمیم گرفت به راه خود در رسیدن به هرثمه ادامه دهد (همان: ۸/۴۸۳).

طبری در ادامه‌ی روایت خود از مدائنی از راوی دیگری، محمدبن عیسی جلودی، بازگو می‌کند که امین اسب محبوب خود را طلبید و با چشمانی اشکبار فرزنداناش را وداع کرد و با خدمتکارش به پیش تاخت تا به دروازه‌ی خراسان رسید؛ جایی که قایق هرثمه در بیرون آن لنگر انداخته بود. امین پیاده شد و اسب از همان راه برگشت (همان‌جا). گزارش دیگری که از ساعت‌های آخر عمر او در دست است همان است که از احمدبن سلام، رئیس دیوان مظالم امین، روایت شده است. او می‌گوید:

همین که امین به قایق هرثمه وارد شد، به‌جز هرثمه، که بیمار بود و عذرخواهی کرد، سایرین به احترام او از جای برخاستند. هرثمه به زانو نشست و امین را در آغوش گرفت و دست و پای وی را بوسید و او را آقا و مولای خود خواند. امین نیز از هرثمه و همراهانش تشکر کرد. در همین لحظه، قایق هرثمه هدف حمله‌ی نیروهای طاهر قرار گرفت و واژگون شد. همچنان که سرنشینان به درون آب فرو می‌افتادند، امین خود را به ساحل رساند، اما در آنجا به اسارت نیروهای طاهر درآمد و در خانه‌ای در آن حوالی زندانی شد. او در آنجا چشمش به من افتاد و پرسید که آیا این‌ها به سوگند خود در تأمین جان من وفادار خواهند ماند یا اینکه مرا خواهند کشت. در همین حال، فرد مسلحی وارد شد و خیره خیره به امین نگریست. گمان کردم که برای کشتن او آمده است. من آماده شدم تا نمازم را بخوانم، اما امین که از وحشت و اضطراب بر خود می‌لرزید، از من خواست تا از او فاصله نگیرم و من نیز چنین کردم. باز در نیمه‌های شب بود که صدای شیهه‌ی اسبان به گوش رسید. درب حیاط باز شد و گروهی از سربازان شرقی با شمشیرهای آهخته وارد شدند و امین استرجاع کرد و گفت: «آیا معین و یآوری نیست که مرا نجات دهد؟ آیا هیچ یک از

ابنا در اینجا حضور ندارند؟ آنگاه رو به مهاجمان کرد و گفت در قتل من تعجیل نکنید که من پسر عم رسول خدا و فرزند هارون و برادر مأمونم. از ریختن خون من حذر کنید. چند لحظه بعد، درگیری حادث شد و سر امین از بدنش جدا گردید» (همان: ۸ / ۴۸۷-۴۸۸). با ریخته شدن خون او، حرمت ماه حرام شکسته شد (ابن حیب، ۱۳۶۱: ۴۰؛ خطیب بغدادی، بی تا: ۳ / ۳۳۷).

با آنکه روایت‌های یادشده از ساعت‌های آخر عمر امین تنوع چشمگیری دارند، گویی در القای یک پیام با یکدیگر هم‌جهت شده‌اند؛ نمایاندن تصویری متفاوت با تصویر مأمونیان. آنچه از روایت‌های یادشده در باب فرجام امین مستفاد می‌شود، نوعی حمایت نامحسوس از خلیفه‌ی مقتول است که محصول گزارش واقعی راویان معاصر او و اندیشه‌ی سیره‌نگارانه‌ی طبری است که همه‌ی آنچه را که شایسته‌ی ضبط یافته بود، در تاریخ خود ثبت کرده است تا از روی آن بتوان تصویری از لحظات آخر عمر خلیفه را بازسازی کرد.

مارشال هاجسن ضمن تحلیل گزارش راویان طبری به طرز شایسته‌ای به بررسی و مقایسه‌ی پیام‌های نهفته در متن گزارش‌ها و جایگاه آن‌ها در روایت پرداخته است. او بر این باور است که از این راه بهتر می‌توان مهارت و ظرافتی را که طبری در سبک تاریخ‌نگاری خود به منظور جهت‌دهی افکار خوانندگان در تعقیب و کشف حقیقت به کار گرفته است شناخت (Hodgson, 1974: 1/353-356).

طبری با نکته‌سنجی‌های ویژه‌ی خود کوشیده است تا پیام خود را از طریق نقل و چینش گزارش‌های راویان خود به خواننده منتقل کند. او در این روش، خواننده را به درون متن حادثه می‌کشاند تا در گستره‌ی روایت‌های مختلفی که پیرامون این ماجرا عرضه می‌کند، کشف برخی از لایه‌های پنهان را - در سایه‌ی فهم تلویحی تعبیرها و واژگان به کاررفته - به او واگذارد.

نتیجه‌گیری

عباسیان که شالوده‌های حاکمیت خویش را بر بنیاد یک حرکت انقلابی و بر ادعای میراث رهبری پیامبر اسلام بنا نهادند، گرچه در ادامه‌ی روند به بازتولید شیوه‌های سلطانی در قالب خلافت عربی-اسلامی روی آوردند، همچنان در چشم و دل مردم از حرمت و مکنت والایی بهره‌مند بودند.

سقوط امین و قتل او حاکمیت عباسی را به بحرانی سخت گرفتار کرد. مأمونان در روایت خود از جنگ داخلی کوشیدند تا قتل امین را نوعی حادثه‌ی گذرا جلوه دهند و آن را در سایه‌ی تصویر بزهکارانه‌ای که از او می‌نمایاندند توجیه کنند؛ اما در همان حال، دگراندیشانی که با رویکرد انتقادی به پیروزی مأمون می‌نگریستند، پرده از ناکارآمدی جناح مأمونی در بازتاب قتل امین برداشتند. اینان با نشان دادن تصویری از سقوط امین نشان دادند که چگونه خلیفه‌ی بی‌پناه در ساعات‌های آخر عمر خویش حاضر به تسلیم خود به یکی از سرداران مأمون شد، اما ناگهان، به دست افراد ناشناسی از سپاه طاهر به قتل رسید؛ بی‌آنکه قاتلان او مؤاخذه و معاقبه شوند.

روشن شدن ابعاد این رویداد در تاریخ‌نگاری طبری، نه تنها راهبرد دستگاه خلافت را برملا کرد، که وجاهت و مقبولیت آن را مخدوش، و از وفاداری مردم به آن فروکاست. در طول سالیان بعد، مأمون همه‌ی تلاش خود را در استمرار قدرت خاندان عباسی و حفظ جایگاه نمادین آن، که در نتیجه‌ی جنگ داخلی و قتل امین متزلزل شده بود، به کار بست. بارزترین نمونه‌ی این تلاش‌ها، اصرار دستگاه خلافت و مبلغان آن بر کاربرد لقب «مخلوع» و ترویج آن در فرهنگ سیاسی حاکم بود تا به کمک آن بتوانند ماهیت حذف امین را از عرصه‌ی قدرت، بازتعریف و مصادره به مطلوب کنند و آن نحوه برخورد با او را به حیث عقلی توجیه کنند.

تداوم پیامدهای جنگ داخلی و ناکامی مأمون در احیای جایگاه و منزلت پیشین خلافت موجب شد که خلیفه مشی و زبان خود کامانه و مستبدانه‌ای در پیش گیرد و با منطقی دیگر با مردم سخن بگوید. در چنین فضایی بود که مأمون خود را «خلیفه‌الله» نامید تا -به‌زعم خویش- در پرتو این عنوان بتواند رفتارها و تصمیم‌های خلیفه را از حیث پیوند با آسمان مشروعیت بخشد و زمزمه‌های نارضایتی از وضع موجود را با نام مخالفت با خواست خلیفه‌ی خداوند خاموش سازد. عنوان جدید خلیفه‌الله که از شروع فصل نوینی از سیاست‌های مذهبی خلیفه در گستره‌ای از ناآرامی‌های داخلی حکایت می‌کرد، در واقع، راه‌حلی بود که در فضای بعد از جنگ داخلی و قتل امین و زوال موقعیت پیشین خلافت عباسی اتخاذ شد تا شاید به مدد آن بتوان شکاف‌های موجود را پر کرد و اعتبار مخدوش خلیفه و خلافت را ترمیم کرد.

منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی (۱۹۶۵). **الکامل فی التاریخ**. بیروت: دار صادر.
- ابن اعثم کوفی، ابو محمد احمد (۱۹۹۱). **کتاب الفتوح**. تحقیق علی شیری. بیروت: دارالجمیل.
- ابن بکار، زبیر (۱۹۷۲). **اخبار الموفقیات**. تصحیح سامی مکی العانی. بغداد: رئاسة دیوان الاوقاف.
- ابن حبیب، محمد (۱۳۶۱). **کتاب المحبر**. حیدرآباد: دائرة المعارف العثمانیه.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۶۴). **العبر**. ترجمه‌ی عبدالمحمد آیتی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- ابن ساعی، تاج‌الدین علی (۱۸۹۱). **مختصر تاریخ الخلفاء**. قاهره: بولاق.
- ابن طقطقی، محمد بن علی (۱۳۶۷). **تاریخ فخری**. ترجمه‌ی محمد وحید گلپایگانی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۹۶۰). **المعارف**. به تصحیح ثروت عکاشه. قاهره: دارالمعارف.
- ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل (۱۹۷۷). **البداية و النهاية**. بیروت: مکتبه المعارف.
- ابن مسکویه، ابوعلی احمد بن محمد (۱۹۹۷). **تجارب الامم**. حقه ابوالقاسم امامی. طهران: دار سروش.
- ازدی، ابوزکریا یزید بن محمد (۱۹۶۷). **تاریخ الموصول**. به تصحیح علی حبیب. قاهره: لجنة احیاء التراث الاسلامی.
- جهشیاری، محمد بن عبدوس (۱۹۳۸). **الوزراء و الكتاب**. حقه مصطفی السقا. قاهره: بی‌نا.
- خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی (بی‌تا). **تاریخ بغداد**. بیروت: دارالکتاب العربی.
- دینوری، احمد بن داوود (۱۳۶۸). **اخبار الطوال**. ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.
- ذهبی، شمس‌الدین (۱۴۰۵). **دول الاسلام**. بیروت: مؤسسه‌ی الاعلمی للمطبوعات.
- _____ (۱۴۱۳). **سیر اعلام النبلاء**. بیروت: مؤسسه‌ی الرساله.
- سیوطی، جلال‌الدین (۱۹۶۴). **تاریخ الخلفاء**. به تحقیق محمد عبدالحمید. قاهره: مؤسسه‌ی الخانجی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۹۶۶). **تاریخ الامم والملوک**. به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم. بیروت: روائع التراث العربی.

العبادی، احمد مختار (بی تا). **فی تاریخ العباسی و الفاطمی**. بیروت: دارالنهضة العربیه.
مجهول المؤلف (۱۸۶۹). **العیون والحدائق فی اخبار الحقائق**. به تصحیح دی خویه؛ لیدن: ای.
جی. بریل.

مسعودی، علی بن حسین (بی تا). **مروج الذهب و معادن الجواهر**. بیروت: دارالاندلس.
مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۸۶). **آفرینش و التاریخ**. ترجمه‌ی محمدرضا شفیعی کدکنی. تهران:
نشر آگه.

یافعی، ابومحمد عبدالله بن اسعد (۱۹۷۰). **مرآة الجنان و عبرة الیقضان**. بیروت: مؤسسه الاعلمی
للمطبوعات.

یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۳۵۸). **تاریخ الیعقوبی**. نجف: مکتبه المرتضوی

- M. G. S. Hodgson, (1974) **The Venture of Islam**, Chicago.
- Kennedy, Hugh, (2001) **The Armies of the Caliphs**, London.

